

حضرت اقدس معین کرده‌اند که به کارهای حضرت اقدس رسیدگی بکند (و) طلبکارها را جواب بدهد. دبیرالسلطان را معین کرده‌اند (که) مطالبات حضرت اقدس را گرفته، بدهد به دست طلبکارها. اگر قرض زیادی کرده، آنوقت قراری بدهند که اسباب آسودگی فراهم بیاید. خداوند انشاءالله حضرت اقدس و فامیل محترمش را از شر این پیشکارها (و) وکیل (ها) حفظ فرماید، که مایه بد نامی این خانواده (اند). امیدوارم انشاءالله به حَقِّ حق که خداوند خودش حفظ فرماید انشاءالله حدس من غلط است. باری دست مبارک حضرت اقدس به شدت درد می‌کند، سوار الاغ شده، تشریف بردند پیش محمد علی میرزا.

باری من هم آمدم منزل آقا میرزا آقا خان. اخباراتی که داشتند، همین استعفای سپهدار و حاجی علیقلی خان وزیر داخله بود. هنوز هم معلوم نیست که کار با خودشان است یا با کسی دیگر. باری شهر هم وضعش خوب نیست. درهم و برهم است.

#### چهارشنبه غره شهر شعبان ۱۳۲۷

دعاهای روز اول ماه را خوانده، رفته حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد تشریف بردند سفارت، خدمت اعلیحضرت محمد علی میرزا، من آمدم منزل. بعد از نهار مجدداً رفته حضور حضرت اقدس، تا چهار ساعت به غروب. بعد مرخصی گرفته رفته به کامرانیه. یک ساعت به غروب مانده از کامرانیه سوار شده رو به شهر. هوا بسیار گرم است (و) باد گرم زده است به درخت‌ها (و) تمام برگ‌ها را زرد کرده و ریخته است، چنارها مثل زمستان است.

#### پنجشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفته به در خانه، وزیر دربار، حاجب‌الدوله (و) بعضی‌ها بودند. دیگر

دَرِ خانه آنطورها که بایست شلوغ بشود، نمی شود مگر (این که) مجاهدین زیادی هستند. مجلس عالی هم در عمارت شمس العماره منعقد است. باری بعد هم نایب السلطنه آمد، عین الدوله، نیرالدوله هم آمدند، رفتند زیر موزه نشسته، من هم رفتم آنجا. وزیر دربار، حشمت الدوله، ناصرالدوله (و) جمعی آنجا جمع شده (بودند)، شعاع الدوله (و) آصف السلطنه. بعد آمدم، در باغ گردش کرده، وزیر مختار آلمان هم اختیارنامه خودش را آورده به حضور شاه، من دیگر رفتم خدمت شاه. با آجودان حضور سوار شده، آمدم خانه نایب السلطنه، مجدالدوله در خانه نایب السلطنه است برای راه انداختن پول. باری سردار ناصر (و) مجد السلطنه (و) پسرش شبل السلطنه آنجا بودند (و) با «باقراف» مشغول صحبت بودند که پولی راه بیاندازد.

باری بسیار به مجدالدوله بد می گذرد و برای خرج خانه و زندگیش معطل است. قدر درد دل کرده، گریه کرد.

باری نهار را آنجا صرف کرده، بعد سوار شده آمدم منزل. درة الدوله هم آمده بود. قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، عصری رفتم به دَرِ خانه نایب السلطنه. سپهدار، وزیر داخله، فرمانفرما، موثق الملک، صدرالدوله، وزیر اکرم، آصف السلطنه (و) بعضی ها دم حوض نشسته بودند. کمیته هم در زیر شمس العماره توی خیابان صندلی گدراده بودند (و) مشغول کار بودند. بندگان همایونی هم در عمارت برلیان تشریف داشته اند.

باری از اخبار تازه این است که: یکصد هزار تومان پول زرد در خزانه پیدا کرده اند. گویا از پول هائی بوده است که، مرحوم امین اقدس نگاه داشته بوده است. باری لسان الدوله که کتابخانه دولتی را مظفرالدین شاه به او سپرده بود، گویا بسیاری از کتاب های دولتی مفقود شده است، بلکه هم به دست آمده، او را گرفته حبس کرده اند.

جمعه ۳ شهر شعبان ۱۳۲۲

سوار شده رفته به در خانه، نایب السلطنه هم می‌رفت به در خانه. در تخت مرمر به هم رسیدیم، تشریف بردند زیر موزه نشسته، سپهدار، حاجی علیقلی خان، مستوفی الممالک، نظام الملک، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، فخرالملک (و) سردار منصور جمع بودند.

بعد معز السلطان آمد. بندگان همایونی هم بیرون تشریف داشتند. بعد سلام منعقد شد. از سردارها کسی نبود به جز من و سردار مخصوص و سردار معتضد.

نظام الملک مخاطب بود، مجاهدین هم بودند. سلام شد، بسیار هم شلوغ بود. امروز قدغن شده است که به جز وزیر دربار و نایب السلطنه کسی نباشد در اطاق در حضور همایونی. از شاهزادگان هم به جز اعتصام السلطنه کسی نبود. مدیرالدوله (و) صدر السلطنه (و) خیلی‌ها هم آمده بودند که بروند در اطاق، ناظم خلوت از آنها جلوگیری کرده بوده است. پیش از سلام شاهزادگان آمده شرفیاب شده بودند.

باری بعد از سلام رفته حیاط آبدارخانه، رخت عوض کرده، رفته خدمت نایب السلطنه، صرف نهار کردم، سپهدار، وزیر داخله، مشیرالدوله (و) سایرین بودند. بعد از نهار آدمم منزل.

عصری بر حسب دعوت انجمن اخوت (که) پول اعانه برای وراث مقتولین (و) مجاهدین جمع می‌کنند (و) برای این کار جشن می‌گیرند، جشن نصرت ملی، باری رفته آنجا، خیلی قشنگ درست کرده بودند. از بیرق‌ها و فانوس‌ها یک اطاق قشنگی مثل تاتر درست کرده بودند، ارکستر ایرانی در آن نشسته بودند.

سید حسین (و) آقا سید احمد آوازه‌خوان، می‌خواندند و ویالون (و) پیانوز (و) تار می‌زدند. هر وقت می‌خواستند بزنند، پرده از دو طرف عقب می‌رفت، آنوقت شروع به زدن می‌کردند. گاهی هم ارکستر با لای می‌زد؛ ارکستر قزاق. هر کس را که

می خواستید بود. اسباب خرازی و سایر چیزها می فروختند، پول زیادی برای اعانه جمع می کردند و هر کس هر چه می خورد، مبلغی بایست پول بدهد برای اعانه.

نایب السلطنه، سپهدار (و) حاجی علیقلی خان بودند. به زور مردم را می بردند اسباب بخرند و لاطاری بکشند، به اسم هر کسی چیزی درمی آمد. باری وقت مغرب یک خطابه به اسم تقی زاده (و) سپهدار (و) علیقلی خان خوانده شد و به اسم مجاهدین از ورود حضرات اظهار خوشوقتی کردند، اگر چه تقی زاده نبود ولی خوانده شد. سه نشان اخوت (با) آرم درویشی درست کرده بودند از الماس. یکی (را) به سپهدار دادند، یکی (را) به حاجی علیقلی خان دادند (و) یکی را برای تقی زاده فرستادند. ارکستر ایرانی سلام اخوت را زدند. مردم دست زده اظهار شادی کرده، بعد شب شده، رفتیم «سینموتوگراف» باری تا دو ساعت از شب رفته، آنجا مشغول تماشا و گردش بودیم.

شنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه. اول رفتم پیش سپهدار. روزها در این خانه سپهدار و حاجی علیقلی آنجا می نشینند، آنجا صرف نهار می کنند و استراحت می کنند. باری آنها رفتند به مجلس عالی در عمارت شمس العماره و من رفتم پیش نایب السلطنه، مشیر السلطان و اعتمادالحریم بودند بعد بندگان همایونی تشریف آورده در باغ گردش کردم، شرفیابی حاصل کردم، اظهار مرحمتی فرمودند؛ در واقع ماشاءالله برازنده است. موزیک علاءالدوله در توی باغ قدری زدند.

یکشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه نایب السلطنه. مجدالدوله، اقبال الدوله، حاجب الدوله (و) امجدالدوله بودند. احتشام الملک قدری صحبت کرده، بعد نایب السلطنه از اندرون

بیرون آمده، رفت به درِ خانه. ما هم رفته؛ باری زیر موزه، مؤیدالدوله، مؤیدالسلطنه، اجلالالسلطنه، قهرمان خان، حاجبالدوله معزول (و) جمعی بودند.

باری دیوانخانه دیگر آن طورها نیست که جمعیت جمع می‌شد (و) مردم می‌آمدند (و) می‌رفتند، دیگر کسی آنجا نمی‌آید. باری مجاهدین زیادی هستند؛ موثقالدوله وزیر دربار هم امروز رفته است زرگنده برای آوردن محمد حسن میرزا برادر شاه که او را ولیعهد بکنند. قدری در باغ گردش کرده، بعد با عمید حضور سوار شده آمدیم رو به منزل. در بین راه «حسن آفندی» مجاهد، یکی از آن اشخاصی که معروف است؛ صحبت می‌کرد از آمدن خودش از کرج به سلطنت آباد، می‌گفت: ما چهار نفر بودیم، دو نفرمان به لباس زنانه (و) یک نفرمان درشکه‌چی شده بود. من هم با فینه و لباس عثمانی. آمدیم نزدیک به سلطنت آباد. بمب و تپانچه و ده تیر هم داشتیم. سوارهای گشتی آمدند که ما را ببینند که کی هستیم. برای اینکه مبادا بفهمند که ما کی هستیم و مبادا گیر بیافتیم. آن که درشکه‌چی بود درشکه را برداشته فرار کرد و آنجا که بایست ببرد برد. من چون «ویلوپت» سوار بودم (و) شب بود زمین خورده افتادم. فوراً خودم را به مستی زدم (و) گفتم که من فلان تاجر عثمانی هستم، مست هم هستم، اتفاقاً همه سرم شکسته. باری من را گرفته بردند به سلطنت آباد پیش ناصرالسلطنه. یک دو نفر هم از تفنگدارهای ناصرالسلطنه با ماها همدست بود (و) اخبارات به ما می‌دادند.

باری من را استنطاق کردند، ولی هیچ نپرسیدند که: کجا بودی و کجا عرق خوردی؟ دهن من را هم هیچ بو نکردند، بعضی مزخرفات پرسیدند. من خودم را به مستی زده بودم. بعد اسم خودم را نوشتم به اسم یکی از تجار عثمانی کرده، گفتم فرداست که سفارت عثمانی از شماها بازخواست سختی خواهد کرد که مثل من یک تاجر محترمی را سرشکسته حبس کرده‌اید. بعد تلفن زدند به سفارت که فلان آدم به این اسم رعیت شماست؟ جواب دادند که بلی بفرستید به سفارت. بعد بنا شد که من را ببرند به

سفارت (و) تسلیم «شارژدفر» بکنند. پسر مهندس الممالک من را گذارد توی درشکه برد به زرگنده به سفارت عثمانی (که) به دست «شارژدفر» بدهد. با کمال قوت قلب سوار شده رفتم. در بین راه دیدم که اگر من بروم به سفارت آن وقت خواهند گفت که ما این را نمی‌شناسیم، آنوقت من کشته خواهم شد. در بین راه بنای فحش دادن را گذاردم به شاه و وزراء و امراء که چقدر نفهم اند که من را به این حالت شما می‌برید به سفارت. من تاجر هستم (و) پیش «شارژدفر» و اجزای سفارت آبرو دارم. با این حالت مستی، سرشکسته خوب نیست. پس من را ببر به خانه خودت، سرم را بشویم از حالت مستی بیرون بیایم، آن وقت برویم. من را برد به خانه خودش (و) از من پذیرائی کرد. من به هوای حمام آمدم بیرون، فرار کرده یکسره آمدم به شهر، شبانه رفتم ینگه امام پیش سپهدار. یک مرتبه هم در ماه محرم آمده بوده است (و) لباس عرب تعزیه پوشیده بوده است.

باری عصری یک ساعت به غروب سوار شده رفتم به خانه سردار کل احوالپرسی، چندی است ناخوش است. سعیدالسلطنه، یوسف خان، سالار حشمت برادر حاجی علیقی خان (که) حالا سالار مجاهد<sup>۱</sup> برای خودش لقب گذارده است، آنجا بود. از آنجا آمدم منزل امیر اعظم. برادرهای امیر اعظم که قیّمشان علاءالدوله است حالا بزرگ شده و مشغول بیعاری شده‌اند (و) اعتنا به علاءالدوله ندارند، همچنین سیف‌الملک که از همشیره امیر مکرم لاریجانی است بنا بود دختر امیر مکرم را برای او بگیرند. معترّین خیراندیش تحریک کرده‌اند که دختر او را نگیرد، میانه علاءالدوله با حضرات و امیر مکرم با خواهرزاده‌اش به هم خورده است.

دوشنبه ۶ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم به خانه فرمانفرما، از آنجا رفتم منزل عمیدالملک، چون مدتی است که از

همدان آمده است، احتشام‌الملک هم آنجا بود. بعد ماها را مهمان کرد (و) برد به مهمانخانه فرانسه که مال «مادام بارنادو» است. آنجا نهار بدی خوردیم، ولی دلخوشی این بود که سر میز نهار صرف کردیم. قدر هم بازی «ورنوسکا» کرده (آمدیم) منزل. از اخبارات تازه این است که: «بارونوفسکی» آمده بوده است به امیریه و سرکشی کرده بوده است، خانه‌های امیر بهادر را هم سرکشی کرده بوده است و مجاهدینی را که آنجا بوده‌اند بیرون کرده بوده است.

باری میانه مردم و مجاهدین قفقازی، شهری و تنکابنی (و) سایرین تفرقه افتاده است پارتی پارتی شده‌اند، هر کدام یک قولی دارند (و) برای یکی کار می‌کنند تا خداوند چه مقدر کرده باشد. بختیای‌ها هم با هیچ‌کدام خوب نیستند. میانه خودشان هم، با هم خوب نیست.

سه‌شنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم به درِ خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف آورده بودند (و) مشغول درس خواندن بودند. معلمین در حضور بودند. سعیدالعلمای مدیر که پیش من بود، یک معلم است. محسن میرزا (و) ذکاءالملک جزء معلمین هستند. باری نایب‌السلطنه هم دیروز تا به حال ناخوش شده است، حالش خوب نیست. امروز هم نیامده است. دیوانخانه هم خلوت بود، کسی نبود. سپهدار و وزیر داخله در کمیسیون عالی بودند. آقا سید محمد مجتهد هم که خراسان بودند (و) امروز بنا بود با تشریفات واردش کنند، دیشب بی‌خبر وارد شده‌اند. باری سوار شده رفتم به خانه نایب‌السلطنه احوالپرسی. مجدالدوله، محمد صادق خان امیر توپخانه، علاءالدوله، سردار ناصر در حیاط کوچک پیش مجدالدوله بودند. بعد خبر کرده رفتم پیش نایب‌السلطنه. درد سری عارض شده است و سرگیجه متصل

است، دستمال کتان روی یخ می‌گذارند (و) می‌گذارند روی سرش یک حوله هم روی سرش انداخته بود. مؤتمن الملک (و) آصف السلطنه در پیشش بودند، آنها رفتند؛ من سوار شده آمدم منزل عین الدوله. علاء الملک آنجا بود.

عصری برخاسته سوار شده رفتم در خانه. سپهدار و وزیر داخله دم زین دارخانه نشسته بودند. دبیر حضور، حاجی امین الخاقان (و) وزیر اکرم هم بودند.

یک اعلان رسمی دولتی نوشته بودند برای نظم شهر (که) مجاهدین معترض مردم نشوند (و) اسباب اذیت برای مردم فراهم نکنند.

باری بندگان همایونی هم در توی باغ راه می‌رفتند، موزیکان چی‌ها، موزیک می‌زدند. باری از دور، اعلان را بندگان همایونی دیده بودند. که من مشغول خواندن هستم؛ وقتی که شرفیاب شدم بعد از احوالپرسی و اظهار مرحمت پرسیدند که آن چه بود که می‌خواندی؟ روزنامه بود چه بود؟ عرض کردم اعلان بود. فرمودند که بیاور من بخوانم. آوردم خواندند. محمد حسن میرزای ولیعهد هم در حضورشان بود. حاجی سیاح هم که ندیم‌باشی است بود، باری مشغول خوردن آجیل بودند.

چهارشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۲۲

سوار شده رفتم به در خانه. نایب السلطنه هنوز ناخوش است نمی‌آید به در خانه. وزیر داخله، سپهدار و سایرین در عمارت شمس العماره در مجلس عالی هستند. سایرین در باغ، بیخودی راه می‌رفتند، وزیر دربار هم در دربار (در) اطاق خودش جلوس کرده بود. امجدالدوله (و) بعضی‌ها آنجا بودند. قوام السلطان پسر کوچک عصمت السلطنه که داماد امجدالدوله است (و) مشیر اکرم لقب دارد (بود).

بعد سوار شده رفتم شمیران، یکسره رفتم زرگنده حضور حضرت اقدس. رفته بودند پیش اعلیحضرت محمد علی میرزا.



پنجشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. مدتی بودم تا سوار شده رفتند سفارت، پیش  
اعلیحضرت محمد علی میرزا، بعد سوار شده رفتم به کامرانیه خدمت سرکار  
معززالملوک و سرکار خاصه خانم، شب را هم در کامرانیه الحمدلله خوش گذشت.

جمعه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم زرگنده. حضور حضرت اقدس رسیده، ظل السلطنه تشریف  
بردند کامرانیه.

هفته‌ای دو شب در خانه ظهیرالدوله باز آن مجلس نصرت ملی منعقد است، ولی  
(نه) برای عام، هرکس پول بدهد می‌رود، بلیط هم ارزان است، صدای آتش‌بازی هم می‌آید.

شنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه. قدری پیش وزیر دربار بودم. سپهدار، وزیر داخله،  
فرمانفرما در کمیته بودند؛ نایب‌السلطنه هم امروز صبح بوده است. باز حالش بهم  
خورده، عصری رفته است منزلش.

یکشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت رب‌العزیز، سوار اسب شده رفتم به در خانه. سپهدار  
وزیر داخله (و) سایر اجزای مجلس عالی در عمارت شمس‌العماره بودند.  
وزیر دربار و جمعی هم در زیر موزه نشسته بودند. نایب‌السلطنه هم نیامده است،  
حالش خوب نیست. سردار منصور، معز السلطان (و) آصف‌السلطنه بودند. فخرالملک  
را هم که حکومت عربستان را به او دادند بود، ولی کی بود با خداست.

یک ساعت به غروب سوار شده رفتم به پارک ظل السلطان، دیدن اکبر میرزا، چند روز است که از رشت مراجعت کرده است. اکبر میرزا که صارم الدوله باشد نبود، ولی هرمز میرزا بود.

مجیر السلطنه هم آمد. باری از گزارشات خودشان صحبت کردند که چه جور حضرت اقدس والا ظل السلطان را در منجیل گرفته، حبس کرده (اند). هنوز هم معلوم نیست که مستخلص شده است یا خیر؟ گاهی می گویند: شاهزاده فرار کرده است (و) گاهی می گویند: سیصد هزار تومان پول داده او را رها کرده اند، ولی از قراری که پسرهایش می گفتند هنوز خبر صحیح نداریم، پول هم ندارند که بدهند.

دوشنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۲۷

قدری روزنامه نوشته تا وقت نهار کتاب می خواندم، بعد استراحت کردم. عصری رفتم به منزل حاجی سعید خان خواجه احتشام الملک. منیر الدوله زن آصف السلطنه هم آمده بوده است امروز عصری پیش سرکار معزز الملوک.

سه شنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به منزل سپهدار. در بالای عمارت توی خیابان نیمکت گذارده نشسته بودند، اشخاص عجیب و غریبی بودند. بعد سوار شده رفتم به در خانه من؛ موثق الدوله وزیر دربار، اقبال الدوله، میرزا احمد خان، معتمد الخاقان، اجلال السلطنه، معاون السلطنه، در زیر موزه نشسته بودیم (و) صحبت می کردیم. هنوز نایب السلطنه نیامده بود. سایر مردم هم در توی باغ راه می رفتند.

سپهدار (و) وزیر داخله و اجزای مجلس عالی هم در عمارت شمس العماره مشغول خرابی ایران بودند. باری بعد نایب السلطنه آمدند. رفتیم نشستیم. مشیر الدوله،

مؤتمن الملک، عمیدالدوله، اعتضادالدوله، (و) جمعی آمده بودند.

بعد سپهسالار (و) وزیر داخله (و) معتمدالخاقان از مجلس عالی آمده رفتند بالا در سرسرای موزه خلوت کرده بودند. بعد که معلوم شد برای این بوده است که «مسیو رونوفسکی» قنصل روس که در قزوین است اعلامیه‌ای در دم قنسلگری چسبانیده است که: «به عموم اهالی قزوین، از تبعه روس و ایران و سایر اتباع خارجه اعلام می‌شود که دفترخانه قنسلگری دولت امپراطوری به جهت پذیرفتن کلیه امور مفتوح است، بدون استثناء در تمام ایام هفته از سه ساعت به ظهر مانده تا ظهر و از سه به غروب مانده تا به غروب پذیرفته می‌شود، معلوم است که در کارهای فوری و فوتی هر ساعت پذیرفته خواهد شد.» این اعلامیه را در روزنامه ایران نو نوشته بودند. (حضرات) خلوت کرده بودند (و) در این باب حرف می‌زدند.

باری سوار شده آمدم منزل وزیر نظام سردار کل، دیدنی از آجودانباشی پسرش که تازه از فرنگستان آمده است بکنم.

چهارشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۷

از اخباراتی که شنیده شده است، این است که:

مجلس تازه‌ای تشکیل داده شده است به اسم مدیریه، برای جمع‌آوری اعانه. یعنی پول گرفتن از مردم به هر زبان که باشد، در واقع مثل بانک ملی. برای قشون و سایر مصارفات. به قدر چهار صد نفر صورت نوشته‌اند، رقعہ فرستاده‌اند که پول بگیرند، از آن جمله از:

میرزا ابوالقاسم خان، شاهزاده معین السلطنه و حاجی امین السلطنه، (این‌ها) اینجا آمده بودند، برای این که از کجا بیاوریم؟ پولی نداریم. باری مثلاً از معین السلطان هم پانزده هزار تومان پول می‌خواهند.

باری امروز عید است، بناست سلام در تخت مرمر بشود. اجزاء سلام حاضر بودند. از افواج و غیره رفته زیر موزه نشسته بودند. نظام‌الملک (و) سایر وزراء و شاهزادگان (و) امرا بودند.

مختصر: شنیده شد که دیشب (سپهدار) با مجاهدین معز السلطان دعوایشان شده بوده است؛ معز السلطان چندان اعتنا به سپهدار نمی‌کند. گویا هفتصد هزار تومان تا به حال از مردم، از اول تا به حال پول گرفته، قرار بر این گذارده‌اند که این پول‌ها که حالا از مردم می‌گیرند بی‌اطلاع وزیر مالیه به کسی ندهند وزیر داخله (و) سپهدار هم نظارت داشته باشند.

قدری از پول‌های سابق که پیش «تومانیانس»‌ها داشته‌اند، معز السلطان، فرستاده، به زور مجاهد گرفته داده است به مجاهدین. اگر چه خودش معاون وزارت جنگ است، ولی این کار را کرده، گویا بیشتر سر این کار بوده است.

دیشب در خانه سپهدار مابین سپهدار و معز السلطان بر هم می‌خورد، گویا بعضی جهات دیگر هم داشته باشد، من نفهمیدم. میانه مجاهدین دسته به دسته خوب نیست، با همدیگر مبارزات دارند، بد از همدیگر می‌گویند، نسبت بد به هم می‌دهند، ولی امروز دیوانخانه به قدری بی‌نظم و شلوغ بود که حد نداشت.

بعدگفتند سلام موقوف است سایر طبقات رفته، بعدگفتند قشون بیاید دفیله بدهند. بندگان همایونی تشریف آوردند. نشستند، «دفیله» دادند، ولی فرمانده نداشتند. یک نفر فرمان داده سایر (ین) دفیله کردند، بسیار بی‌نظم و شلوغ، هیچ معلوم نبود که چه است. مجاهدین هم با لباس‌های مختلف در جلو ایستاده بودند. عوض مستوفی (و) لشکر نویس همه (جا) مجاهدین ایستاده بودند. باری قشونی هم نبود، فقط توپخانه بود و قورخانه (و) گارد من (و) یک مقداری کشیکخانه (و) قدری از فوج سوار کرد و فوج زرند علاءالدوله و مقدار کمی قزاق. صاحبمصوب‌های قزاق باز «دفیله» ندادند، نه روسی

نه ایرانی. هرج و مرج غریبی بود، معز السلطان (و) برادرهایش (و) پیرم هم نبودند. هر چه مجاهدین کُش و لوش بود. جمع شده بود.

گفتند دیشب هم سپهدار، نمی دانم چه شده بوده است که، برای قراولی خودش مجدداً فراق خواسته بوده است. از مجاهدین تنکابنی و غیره هیچ کس را امین ندانسته است. بعد از دفیله، آدمم آبدارخانه رخت عوض کرده، سوار شده آمدم خانه سپهدار که ببینم چرا نیامده بود. خودش را به ناخوشی زده است. اندرون بود، احوالپرسی کرده آمدم منزل.

عصری، بر حسب دعوت وزارت دربار، جشن ولیعهدی محمد حسین میرزا (است). سوار شده رفتم در خانه. در عمارت «گالری» شیرینی و شربت گذارده بودند، بعضی از علماء، شاهزادگان، وزراء، امراء، اعیان و اهل نظام بودند. به قدر یکصد و پنجاه نفر جمعیت بود.

عین الدوله، فرمانفرما، نیرالدوله، سپهدار هم آمده بودند با وزیر داخله، مؤیدالدوله، یمین الدوله، عضد السلطنه، نصرت السلطنه و... و... هر کس را مجاهدین، مغر السلطان (و) برادرهایش (و) سردار منصور رؤسای را بخواید بود.

بعد حضرت ولیعهد تشریف آوردند، با لباس مشکی ساده رفتند پیش نایب السلطنه نشستند، بعد خطیب فرمان ولیعهد را خوانده، مردم مبارک باد گفته، صرف شیرینی و شربت کردند، بعد ولیعهد رفتند، مجلس بر هم خورد، آمدند توی باغ نشستند، من و صارم الدوله (و) هرمز میرزا رفتیم حضور همایونی. در جلو عمارت برلیان صندلی گذارده نشسته بودند، قدری فرمایشات فرمودند، موزیکانچی ها می زدند.

بعد با صارم الدوله (و) هرمز میرزا (و) جلال الملک سوار شده آمدم پارک ظل السلطان. امیر اکرم که اسماعیل میرزا باشد، آنجا بود با رئیس التجار پسر عموی امین الضرب. در باب حضرت اقدس ظل السلطان گفتگو می کردند. چون هنوز



آقا سید ابوالقاسم امام جمعه تهران

ظل السلطان در رشت، خانهٔ سردار معتمد توقیف است برای دادن پول. صارم الدوله آمده است (و) وکیل شده است که پارک را با عمارت ظل السلطان بفروشد که پول بدهند. خیال دادن پول ندارند، به ظفره می گذرانند.

پنجشنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۲۷

از اخبارهای تازه: (به جهت) این مجلس تازه که به اسم مجلس مدیریه، درست شده است برای اعانه گرفتن از مردم هیجانی در مردم پیدا شده است. امروز به قدر دو بیست نفر زن رفته اند به سفارت روس که: «ما به قد دو هزار نفر هستیم آمده ایم بست.» روس ها ممانعت کرده اند (و) گفته اند کسی را راه ندهند. در سفارت را هم بسته اند. چون که این پول گرفتن از مردم آخرش خوب نخواهد شد، دور نیست که مردمی که پول بایست بدهند بریزند به سفارت. از این جهت در سفارت را بسته اند.

امین الدوله چند روز است که در شهر در سفارت متحصن است، چون برادرهای معزالسلطان از امین الدوله بعضی ادعاها دارند در محال لشت نشاء، خانه امین الدوله را هم در واقع ضبط کرده اند، به این جهت رفته است سفارت.

جمعه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۲۷

اخبارات تازه این است: وزیر اکرم از وزارت طهران معزول، معتمد الخاقان به حکومت طهران منصوب، امام جمعه را رفته بودند بگیرندش، فرار کرده به سفارت روس متحصن شده. سفارت هم بواسطه نداشتن جا، او را به بانک روس (که) در قیطره است سپرده است. بعضی اشخاص را هم پیروز و دیروز گرفته اند و در باغشاه برده اند (و) حبس کرده اند. خیلی ها را می گویند، ولی اشخاصی که به تحقیق هستند، شاهزاده

مؤید السلطنه، رضا بالای معتضد دیوان، مجدالاسلام رئیس روزنامه تمدن. و ظهیرالاسلام با بعضی دیگر. ولی درست تحقیق نشده است. بعضی از خُرده پاهایم را گرفته‌اند و در انبار شاهی حبس کرده‌اند، به تهمت اینکه بر ضد وضع حالیه انجمن داشته‌اند.

باری سوار شده رفتم منزل فرمانفرما به دیدن. اندرون بود، من که رفتم آمد بیرون، نشستیم، قدری صحبت کردیم. نصرت الدوله که پسرش باشد، فردا یا پس فردا عازم فرنگ است برای تحصیل، تا مقصود باطنی اش چه باشد. فرمانفرما سوار شده رفت به خانه مدیرالدوله چون زن مدیرالدوله مرده است. رفت ختمش را برچیند.

سوار اسب شده رفتم به در خانه، کسی نبود به جز موق الدوله وزیر دربار، حاجب الدوله، حاجی امین الخاقان، اعتماد حضرت، ناظم خلوت، بشیر حضور، و حاجب الدوله معزول.

دیوانخانه بسیار خلوت بود. از آنجا سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، نبود. رفتم خانه نایب السلطنه، او هم رفته بود سلیمانیه.

شنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به شمیران، زرگنده حضور حضرت اقدس. تشریف برده بودند سفارت پیش محمد علی میرزا، من رفتم خانه «مادام آندرفی» قدری نشسته، صحبت کردیم با دخترش. تا غروب در زرگنده بودم.

اخباراتی که امروز در شهر روی داده است این است که: یک تفنگ از دست یک نفر مجاهد در رفته به دو نفر آدم خورده، از دو نفر که گذشته است به دست یک نفر حمال خورده است.



یکشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفته به در خانه. نایب السلطنه در زیر موزه نشسته بودند. اقبال الدوله، موقوف الدوله، ملک آراء (و) جمعی بودند. ظهیر السلطان (که) دیشب آمده، امروز دیده شد. باری سفیر کبیر عثمانی که تازه آمده است، امروز شرفیاب می شود. حسبه بیگ اسمش است، سابق هم طهران بوده است در ۱۹ سال پیش. (را) قبل هم او را دیده‌ام. باری دیوانخانه خلوت بود. دیگر چندان جمعیت نداشت، سپهدار (و) وزیر داخله هم در عمارت شمس العماره (در) مجلس عالی هستند. آمدن منزل نظام الملک دیدن ضرغام السلطنه. اوقاتش تلخ بود. وزیر داخله و سایر (ین) با او طرف شده‌اند (و) او را به بازی نمی گیرند. بیچاره ضرغام السلطنه از همه بیشتر زحمت کشیده، می خواهند به او برتری پیدا کنند، او هم زیر بار نمی رود. بی جهت بر سر او ریاست پیدا کرده‌اند. و هم تمکین نمی کند.

اخبارات تازه این است که: امیر مکرم دیروز رفته است به لاریجان، امیر اعظم هم حاکم استرآباد و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان شده است. باری سوار شده رفته به در خانه نایب السلطنه، سپهدار و وزیر داخله رفته بودند و بعضی از وکلا و کمیته عالی و مجلس مدیره بودند (و) مشغول کار بودند. موقوف الدوله با جمعی هم در صندوقخانه. عبدالله خان خواجه با مختار الدوله را آورده بودند، برای جواهرات استنطاق می کردند. باری سوار شده آمدیم منزل وزیر داخله، علاء الدوله، علی رضا خان، برادرهای وزیر داخله که تمام سردار هستند (و) پیرم بودند.

دوشنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۲۷

مجاهدی که پریروز دو نفر آدم کشته بود، امروز در میدان توپخانه تیربارانش کردند. باری بعد سوار شده رفته منزل امیر اعظم، نایب السلطنه (و) بعضی از اجزای

شخصی خودش بودند، مشغول تهیه سفرش بود.

سه‌شنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به شمیران، یکسر به زرگنده حضور حضرت اقدس. وقتی که رسیدم حضرت اقدس تشریف برده بودند سفارت پیش اعلیحضرت محمد علی میرزا. باری من هم رفتم سفارت، حضرت اقدس را ملاقات کردم، حضور اعلیحضرت محمد علی میرزا شرفیاب شده، اظهار مرحمتی بعد از هرگز فرمودند.

باری تقی‌زاده، مستشارالدوله، حسینقلی خان نواب، وثوق‌الدوله، صدیق حضرت که اجزای مجلس عالی و وکلای سابق (که) حالا هم وکیل هستند، آمده بودند به دفتر سفارت کار داشتند برای حرکت اعلیحضرت محمد علی میرزا.

چهار صد و پنجاه هزار تومان قرضش (را) ملت قبول کرده، دهات شخصی هم هر چه داشت خالصه شده، سالی هم یکصد هزار تومان (برای او) موجب قرار داده‌اند و ملت حکم کرده‌اند که تا روز پنجشنبه ۲۳ برود با نماینده سفارت روس و انگلیس.

چهارشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه ناخوش است، نیامده است، سپهدار و وزیر داخله هم در مجلس عالی بودند، موقوف‌الدوله هم در دیوانخانه راه می‌رفت. قدری با او راه رفته، صحبت کرده، بعد آمدم بیرون.

با شعاع‌الدوله سوار شده رفتیم به خانه نایب‌السلطنه (برای) احوال‌پرسی، اندرون بود، فرستادیم احوال‌پرسی کرده رفتیم پیش مجدالدوله. ملک‌آراء، سردار ناصر، شبل‌السلطنه و مجدالسلطنه پسرش بودند.

از اخبارات تازه، این است که: دیشب ساعت هفت بازار کنار خندق از سه راه

مسجد شاه تا چندین دکان بالاتر از تیمچه امین السلطان، دو طرف آتش گرفته است به طوری که هر چه بوده و نبوده است، سوخته است.

طاق تیمچه امین السلطان به آن بلندی سوخته است. آن جا یک فشنگ فروشی هم بوده است، آن هم آتش گرفته، فشنگ زیادی در رفته است که اسباب وحشت مردم شده بوده است. اسباب، قالی و مال زیادی از هر قبیل آتش گرفته است. از فراری که گفتند دستی آتش زده اند، ولی خیلی تعجب دارد که این همه دکان این طور آتش بگیرد. گفتند بادوا آتش زده اند. صبح هم گفتند چند نفری را گرفته اند. قدغن کرده اند که کسی آن طرف ها نمی رود که اسباب های مردم را ببرد، اگر چه هر چه بوده است سوخته است.

پنجشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم زرگنده، حضور حضرت اقدس رسیده، بعضی از نوکرها و میرزاهای شخصی حضرت اقدس بودند. باری امروز اعلیحضرت محمدعلی میرزا از زرگنده تشریف فرمای فرنگستان می شوند.

با حضرت اقدس رفتیم به سفارت. گاری زیادی آورده بودند (و) مشغول بار کردن بودند. «شارژدفر»، «بارونوفسکی» (و) چرچیل هم بودند.

اغلب فرنگی ها می آمدند (و) می رفتند. فرنگی های تماشاچی زیادی بودند. اغلب از روزنامه نویس ها بودند، وضع بار کردن و آمد و رفت را عکس برمی داشتند، بعد رفتم به خداحافظی حسین پاشا خان سپهسالار، به قدر یک قلبان کشیدن آنجا بودم، بعد دوباره آمدم سفارت. به جز حضرت اقدس و سایر اجزای خود محمدعلی شاه کسی نبود. باری به قدر چهار ده عدد گاری بار کردند، امشب هم می روند به مهرآباد معیرالممالک. بعد هم منزل به منزل می روند.

آمدیم سفارت، رفتیم حضور اعلیحضرت محمدعلی میرزا وداع کرده، بعد

«شارژدفر» با «بارونوفسکی» آمدند، به هر یکی یک حلقه انگشتر الماس به دست خودشان دادند. دو هزار تومان هم انعام دادند، که به اجزای سفارت تقسیم کنند. باری فرنگی‌های زن و مرد، اغلب از سفرا، برای تماشا جمع شده بودند. اندرون‌های حضرت اقدس (و سرکار سروردوله هم آمده بودند که شاه را راه بیاندازند. ظل‌السلطان، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه هم بودند. دیگر کسی نبود. عضدالدوله هم از شهر ده عدد کالسکه آورده از طرف دولت، برای حرکت ملکه جهان (و سایر حرم و نوکرهای محمد علی شاه، که تا سر حد بایستی کالسکه‌ها بروند تا به غازیان. باری نمی‌دانم چه شده (بود) که میانه «خاوايوف» با عضدالدوله بهم خورده، تشرهای سخت «خاوايوف» زد به عضدالدوله.

سپهسالار، امیر بهادر برادرش، سردار ارشد با سایر اقوام سپهسالار، مجل‌السلطان، حمیدالملک ناظر، مختارالدوله، فخرالاطباء، چند نفر پیشخدمت، عبدالله خان خواجه، موقرالسلطنه، اینها هم اغلب از خودشان کالسکه گرفته می‌روند. یکصد و بیست نفر قزاق ایرانی به قدر پنجاه نفر قزاق روسی، چهار غلام سفارت روس، چهار نفر غلام هندی مال سفارت انگلیس، «باقاويوف» با یک نفر از نایب‌های سفارت انگلیس و بایک نفر دیگر از اجزای سفارت روس همراه محمدعلی میرزا می‌روند.

باری معلوم است در یک همچو مسافرتی مردم می‌روند و می‌آیند، گاری‌چی‌ها با هم دعوا می‌کنند. در سفارت نشسته تماشا می‌کردم. حال سفری‌ها و تماشاچی‌ها را نگاه می‌کردم. باری سه ساعت به غروب مانده کالسکه‌ها را آورده، حاضر کردند، «شارژدفر روس» با سایر اجزاء سفارت حاضر شده رفتند، عرض کردند: کالسکه‌ها حاضر است. اعلیحضرت محمد علی میرزا بیرون آمده با حضرت اقدس آمدند دم در کالسکه و باحضرت اقدس خداحافظی کردند، «شارژدفر» با سایر اجزای سفارت در بیرون سفارت پای کالسکه رفته، سایر سفرا هم دم در سفارت توی باغ